



بده- پستان ادبی
فارسی
هلندی

ژاله اصفهانی
یانتینه دایکسترا
مارگریت فان بیر

بنیاد ایرانی
فرهنگ
و
شناخت

Financiële steun:
Rotterdamse Kunststichting en Lira Fonds

ژاله اصفهانی

یانتینه دایکسترا

مارگریت فان بیر

ترجمه‌ی شعرهای یانتینه دایکسترا و مارگرین فان بیر:
مودب میرعلایی و امیرحسین افراسیابی

با تشکر از:

Rotterdamse Kunststichting
LIRA Fonds

بده - بوستان ادبی، هلندی / فارسی
بنیاد ایرانی فرهنگ و شناخت
رتردام نوامبر 2005

فهرست

ژاله اصفهانی

- 1 خواب و بیدار
- 2 دم
- 3 درخت نارون

یانتینه دایکسترا

- 4 هیچ از طریق چیزی
- 5 حرفی بزن
- 6 فرشته و کوه

مارگریت فان ببر

- 7 شعر سرودن
- 8 چهره طریقه برای ندیدن حیاط پشته
- 9 ویرگول

ژاله اصفهانی سلطانی در سال 1300 در اصفهان پا به جهان گذاشت پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت در سال 1326 در سن 25 سالگی به همراه همسرش ناگزیر به مهاجرت از ایران شد و به اتحاد جماهیر شوروی رفت در نخستین بخش زندگی خود در مهاجرت دوره 5 ساله ادبیات را در باکو به پایان رساند و با آموختن زبان آذربایجانی بیش از هزار بیت از سروده های سخنوران کلاسیک و معاصر آذربایجان را به شعر فارسی برگرداند سپس در سال 1333 همراه همسر و دو پسر خود برای ادامه تحصیل به مسکو رفت و در سال 1339 با درجه دکترا در رشته ادبیات از دانشکده دولتی لامانوسف مسکو فارغ التحصیل شد با آغاز کار علمی در انستیتوی ادبیات جهان ماکسیم گورکی رساله ای به نام نیما یوشیج پدر شعر نو پارسی به زبان روسی در مسکو منتشر ساخت این کتاب نخستین اثری است که در روسیه درباره نیما به چاپ رسید ژاله در سال 1359 به ایران بازگشت و پس از چند سال به لندن رفت و هم اکنون نیز در آنجا زندگی میکند.

تا کنون حدود 13 مجموعه شعر و دو کتاب ترجمه از شاعران آذربایجان از او منتشر و نیز آثار او در بیست مجموعه به زبان های مختلف ترجمه شده است.

خواب و بیدار

شب و ستاره و نور.
پرندۀ ها همه خواب و ستاره ها بیدار
و من که در قفس خویش، خواب و بیدارم

ز لحظه - لحظه ی نزدیک و
رفته رفته ی دور،
چه نقش ها که در آینه ی درون دارم.

در این گذار فراز و فرود روز و شبان
بلند تر پرشی خواهد،
آرزوی بلند.
مگر که سر به سر سرنوشت بگذارم.

و آسمان،
شب دریا،
ستاره،
موج بلور...

دَم

نیامدم که بماتم
و ماندم و ماندم.
شبانه روز نوشتم،
نوشته های جهان را،
نشستم و خواندم.

نشستم آیا؟

یا

همره زمانه دویدم.

چه بی قرار دویدم

چه عاشقانه دویدم...

به هیچ جا،

که رسیدم

دیدم،

در این جهان بزرگ،

هر آن دمی که بر آید،

شکوفه ای است به منقار یک

پرنده ی کوچک...

درخت نارون

درخت نارون گل داده در صحرا
گل آبی.

درخت نارون، گل می دهد آیا؟
برای آن که تنها یک درخت نارون دارد،
درخت نارون، قصر زمرد می شود شب های مهتابی.
درخت نارون، می رقصد و آواز می خواند.
درخت نارون، می خندد و افسانه می گوید
ز عطر آبی گل هاش...

نمی دانی مگر؟
هرکس ندارد طاقت آن را
که ببند روبروی خود، حقیقت های عریان را.

درخت نارون!
پیوسته پُر گل باش!